

فلسفه در رساله

(نگاهی به آرای ویتگنشتاین درباره فلسفه)

بابک ذاکری

«رساله منطقی - فلسفی»^۱ یکی از مهمترین و تاثیر گذارترین کتاب های فلسفی قرن بیستم است. این کتاب را لودویک ویتگنشتاین^۲ (۱۸۸۹-۱۹۵۱)، فیلسوف اتریشی الاصل رشد یافته در مکتب فلسفه تحلیلی، نوشته است. وی این کتاب را در اردوگاه اسرای جنگی نوشت. از همان جا نسخه ای از کتاب را برای راسل فرستاد و از او خواست ناشری برای چاپش پیدا کند. کتاب اما ناشری پیدا نکرد تا اینکه با تمهید راسل که قبول کرد مقدمه ای برای آن بنویسد ناشری حاضر شد به سبب شهرت راسل که فروش کتاب را تضمین می کرد آن را منتشر کند، هر چند شهرت لرد راسل بارها به کمک ویتگنشتاین آمده بود اما بعدها ویتگنشتاین بارها راسل را به دلیل همین شهرت طلبی اش نکوهش کرد.^۳ کتاب با مقدمه راسل منتشر شد. اما ویتگنشتاین راضی نبود زیرا می پنداشت راسل از کتاب او هیچ نفهمیده است. او می پنداشت راسل دیگر توانایی کار فلسفی ندارد به همین دلیل در مقدمه رساله با این که از کارهای عالی فرگه یاد می کند اما از راسل تنها با عنوان دوست نام می برد. اما مگر رساله حاوی چه مسأله ای بود که ذهن نقاد راسل از فهم آن عاجز بود؟ پاسخ این پرسش به نظر من اینست که: هیچ. و اشتباه راسل این بود که در رساله دنبال چیزی می گشت در حالیکه رساله درست برای این نوشته شده بود که نشان دهد دنبال چیزهایی که راسل در پی آنها به فلسفه روی آورده بود گشت. ویتگنشتاین چند سالی پیش از همکلاسی سابقش، هیتلر، که با جهان وارد جنگ شد، علیه تمام تاریخ فلسفه یا به تعبیری تاریخ تفکر بشر وارد جنگ شد. او می پنداشت با رساله خواهد توانست تمام مسایل فلسفه را منحل کند. زیرا سعی می کرد نشان دهد تمام مسایل فلسفه ناشی از دژفهمی زبان است و ژرف در نظر آمدنشان دقیقا به دلیل ماهیت زبانشان است.^۴ رساله که بیشتر بخشهای آن درباره منطق است در زیر آتش توپخانه و در اسارت شکل گرفت. در نظر داشتن این واقعیت در حین

خواندن کتابی که سطر سطر آن پر از اشارات منطقی و صوری است اما نویسنده اش بر آن است که کتابی با جان مایه اخلاقی بنویسد، می تواند بسیار سودمند باشد.

فلسفه و آرمان آن، روشش، گذشته و آینده اش، دلمشغولی همیشگی لودویک ویتگنشتاین بود. او در تمام دوران حیات فلسفی اش چه آن زمان که «رساله منطقی-فلسفی» اش را می نوشت و چه در زمانی که سرگرم یافتن شکلی مناسب برای ارایه «پژوهش های فلسفی» اش بود همواره با فلسفه به عنوان یکی از مسایل مورد تفلسف اش درگیر بود.^۵ او در هر دو اثر ماندگارش بندهایی را به بیان اندیشه اش درباره فلسفه اختصاص داد، از همین روی ممکن است نوشتن یادداشتی در باره «فلسفه» در نگاه ویتگنشتاین - چه متقدم یا متاخر - در نگاه اول ساده به نظر برسد. اما هر کس بخواهد خود را درگیر چنین مصیبتی کند در همان قدم اول با دشواری فراوانی مواجه می شود. به این دلیل بسیار ساده که نمی تواند تصمیم بگیرد که باید ابتدا شرح ولو مختصری از کار فلسفی او ارایه دهد یا می تواند بدون چنین شرحی یگراست به سراغ موضوعش برود. زیرا می توان استدلال کرد فلسفه در نظر هر فیلسوفی درست همان چیزی است که او در آثار فلسفی اش به آن پرداخته است. این نظر حتی اگر درباره تمام فیلسوفان درست باشد درباره ویتگنشتاین مخصوصا در مورد رساله نمی تواند درست باشد. زیرا خواهیم دید ویتگنشتاین فلسفه را چونان مجموعه ای از «آموزه ها»^۶ در نظر نمی گرفت و به هیچ روی نمی توانست با آن دسته از فیلسوفان که به فلسفه چونان دسته ای گزاره می نگرند همدل باشد. بلکه او کار فلسفی را نوعی نور انداختن بر هر چه که بدون فلسفه تیره و تار است^۷ می دانست. این نوع نگرش را ویتگنشتاین در هر دو دوره زندگانی فکری اش به رغم تفاوت هایی که ممکن است در ابتدا جلب نظر کند حفظ کرد. این که فلسفه یک فعالیت است یکی از جان مایه های تفکر ویتگنشتاین است.^۸ این نگرش نه تنها خود را در آثار ویتگنشتاین نشان می دهد بلکه در جبهه گیری او در برابر آنچه که فلسفه دانشگاهی می خواند نمود می یابد.

۱. ویتگنشتاین در بخش هایی از رساله اش کوشید معنای فلسفه را روشن کند. اول در مقدمه رساله معنای کتاب را بیان کرد و روش خود را در فلسفه ورزی تبیین کرد. سپس در میانه کتاب گزاره های ۴،۱۱۱ تا ۴،۱۱۶ را به توضیح مفهوم فلسفه اختصاص داد. او در چند جمله پایانی کتابش هم به بیان رویه های دیگر اندیشه اش درباره فلسفه پرداخت. روشن است که این بخشها را نمی توان بدون در نظر گرفتن کل کتاب فهمید اما برای درک جایگاه فلسفه در نظر ویتگنشتاین باید اول درک روشنی از این سه بخش داشت و این به دست نمی آید مگر با تدقیق و مطابقت این سه بخش با یکدیگر و با مراجعه به دیگر آثار وی.

۲. ویتگنشتاین تنها کتابی که در زندگی اش منتشر کرد را با توضیح روش تفلسف اش آغاز می کند. او می نویسد: «این کتاب مسأله های فلسفی را بررسی می کند، و نشان می دهد - چنانکه باور من است - که طرح پرسش درباره این مسأله ها بر پایه دژفهمی منطق زبان مان قرار دارد. می توان تمامی معنای کتاب را به گونه ای در این واژه ها گنجانند: هر آنچه اصلا بتواند گفته شود، می تواند به روشنی گفته شود، و آنچه

درباره اش نتوان حرف زد، می باید درباره اش خاموش ماند»^۹. او جان مایه کتابش را به همین اختصار بیان می کند، اختصاری که دشواری فهم ذهن پیچیده او را بیشتر می کند. وی در ادامه روشن می کند که آگاهانه در سنت کانتی تفکر می کند، اما یکسره خود را به آن سنت وفادار نمی داند بلکه آن را تنها با جرح و تعدیل خودش قبول می کند. ویتگنشتاین اصل تحدید حدود اندیشه را از کانت می پذیرد. او نیز همچون کانت برآنست که کار فلسفه نه پرداختن به موجودات انتزاعی و نه وررفتن با مسایل الهیاتی است بلکه هدف آن تحدید حدود شناخت و بررسی شرایط ما تقدم شناخت است. اما از دید ویتگنشتاین مرز نهادن بر اندیشه در همان قدم اول خود را نفی می کند، زیرا «از بهر مرز نهادن بر اندیشه باید بتوانیم هر دوسوی مرز را بیاندیشیم»^{۱۰}. ویتگنشتاین چاره را در این می بیند که این مرز را در زبان بنهیم، یعنی بیان اندیشه را محدود کنیم. باید به یاد داشته باشیم که ویتگنشتاین تفکر را تنها در شکل منطقی آن قبول دارد، به بیان دیگر تنها گزاره معنا دار را اندیشه می داند.^{۱۱} اما آیا می توان نقد ویتگنشتاین را بر خودش وارد دانست؟ اینکه ما سعی کنیم مرزی در زبان بنهیم آیا به این معنا نیست که ما می توانیم چیزهایی بگوییم که نمی توانیم در باره آنها فکر کنیم؟ پاسخ ویتگنشتاین در رساله این است که ما می کوشیم از درون به نهادن مرز بپردازیم، بدین شکل که عنصر اندیشیدنی را کرانمند می کنیم تا عنصر نااندیشیدنی از درون محصور شود.^{۱۲} اما آیا نمی شد این مرز را در اندیشه نهاد به جای اینکه آن را به زبان منتقل کرد؟

۳. برای پاسخ دادن به آخرین پرسش بند قبل باید ابتدا رای او درباره زبان را بررسی کرد. او در پاره ۴،۰۰۱ رساله می نویسد مجموعه گزاره ها زبان است. با این تعریف البته واضح است که ما نمی توانیم چیز هایی را که نمی توانیم درباره آنها بیاندیشیم در زبان بیان کنیم اما او بلافاصله در بند بعدی یادآوری می کند که زبان چونان زندگی انسان امری پیچیده است، گویا خود ویتگنشتاین می دانست که باید آموزه ای پیچیده تر و سیال تر از آن چه در رساله بیان شده برای تبیین تمامی کارکردهای زبان به کار گرفت.

یکی از مسایلی که ویتگنشتاین در رساله خود را با آن درگیر می دانست مسأله بی معناها بود. آیا تمام گزاره های بی معنا را باید به سبب بی معنایشان از زبان دور ریخت یا اینکه بی معنایی هم وجود دارند که به رغم بی معنا بودنشان به کاری می آیند؟ برای مثال گزاره های منطق بی معنایند زیرا آنها به هیچ روی گزاره های دو ارزشی محسوب نمی شوند. (به یاد بیاوریم که ویتگنشتاین به پیروی از فرگه معنا را با شرایط صدق یکسان می دانست). پس آیا اینهمان گویی های منطق که همواره صادق یا کاذبند یکسره پوچ و مزخرف اند؟ ویتگنشتاین بر این گمان نبود. او می پنداشت گزاره های منطقی به رغم بی معنایشان می توانند ساختار منطقی زبان و به تبع آن جهان را به نمایش بگذارند.^{۱۳} اما آیا این تمایز گفتن و نشان دادن مختص گزاره های منطقی است؟ مفسران ویتگنشتاین در پاسخ به این پرسش دو راه متفاوت را برگزیده اند. گروهی از مفسران که به نام مفسران کلاسیک^{۱۴} مشهور شده اند بر آموزه ای پای فشاری می کنند که بنابراین بی معناها یکسره پوچ اند و مزخرف، جز اینهمان گویی های منطق که از این قاعده مستثنایند. گروهی دیگر

از مفسران بر آنند که انواع مختلف بی معناها می توانند کارکردهای متنوعی در زبان داشته باشند. من از شرح نزاع و جدل های این دو دسته می گذرم و تنها رای مختار خود را که بیشتر به مفسران جدید نزدیک است بیان می کنم.^{۱۵}

۴. رساله منطقی فلسفی با دو جمله جنجال برانگیز به پایان می رسد. ویتگنشتاین در گزاره ماقبل آخر خود به ما گوشزد می کند که رساله را باید چونان نردبانی در نظر بگیریم و پس از فهمیدن گزاره هایش آنها را به دور افکنیم. سپس در آخرین جمله کتابش یاد آوری می کند که درباره آنچه نمی توانیم بگوییم باید سکوت کنیم. ویتگنشتاین در گزاره ۶،۵۴ از جملات کتابش با عنوان گزاره نام می برد پس آنها را جزیی از زبان تلقی می کند. اما گزاره های رساله خود از آن دسته از گزاره هایی است که ویتگنشتاین آنها را به دژ فهمی منطق زبان قلمداد کرد و نیز جزو آن دسته از گزاره هایی است که ویتگنشتاین معتقد بود باید به گوینده اش نشان داد که به بعضی از واژه های آن نشانگری نبخشیده است.^{۱۶} پس از چه روی او گزاره های خود را بیان کرده است؟

در یک کلام او اصلا کتاب خود را کتابی فلسفی نمی دانست زیرا او اصلا فلسفه را ممکن نمی دانست.^{۱۷} فلسفه از آن نوعی که فیلسوفان پیش از وی بدان می پرداختند در نظر او امری محال بود. از نظر او نتیجه فلسفه روشن سازی اندیشه ها بود. در دید او اگر فیلسوفی بخواهد آرای او را به کار برد لاجرم ناچار است در کتاب فلسفی اش تنها گزاره های علوم طبیعی را بیان کند^{۱۸}، گزاره هایی که هیچ ربطی به فلسفه ندارند. اما آن فیلسوف می تواند با استفاده از گزاره های علوم طبیعی فلسفه را از درون کرانمند سازد. تنها راه ممکن فلسفه ورزی، اگر کسی سودای آن را در سر داشته باشد، همین راه خواهد بود. ویتگنشتاین اما خودش روش دیگری را برگزید. او کوشید در کتابش به فعالیتی دست زند تا در ضمن آن نشان دهد که فلسفه ورزی امری محال است. روشن است که این فعالیت پس از تاباندن نور بر آنچه تاریک است به تمامی زاید خواهد بود. درست همین جاست که حکم سکوت درباره آنچه ناگفتنی است باید جاری شود و فیلسوف فعالیت فلسفی را ترک کند، کاری که ویتگنشتاین مادامی که به درست بودن تحلیل هایش در رساله قایل بود انجام داد.

اما پس از تمام این ها روشن است که ویتگنشتاین به پوچ بودن تمام گزاره های بی معنا قایل نبود و می پنداشت برخی از این گزاره ها را می توان برای وضوح بخشیدن به آنچه تیره و تار است به کار گرفت، برای نمونه گزاره هایی که وی در رساله از آنها استفاده کرده است.

۵. پیشتر اشاره کردم که ویتگنشتاین فلسفه را یک فعالیت می دانست نه یک دکترین. این طرز تلقی از فلسفه یکی از آن مواردی است که وی آن را در دوران متاخر فلسفی اش هم حفظ کرد. او در پژوهش های فلسفی اش به شکل دیگری همین نکته را مطرح کرده است. او فلسفه را در «پژوهش ها» به عمل درمانی تشبیه

می کند^{۱۹} در «در باره رنگ» آن را نشان دادن راه خروج به مگسی که در بطری گیر افتاده است معرفی می کند و در «فرهنگ و ارزش» فلسفه را به خارانندن جایی که می خارد تشبیه می کند.^{۲۰}

به دو نکته در حاشیه اشاره می کنم: اول آنکه او به سبب همین نگاهش به هیچ روی به تکامل در فلسفه قایل نبود به همین دلیل ساده که خودش در فرهنگ و ارزش به آن اشاره می کند که خارانندن جایی که می خارد چه تکاملی می تواند داشته باشد. به این توضیح این نظر را که در پژوهش ها آمده اضافه کنید که او کار خود را دقیقاً مانند فعالیت سقراط می داند زیرا سقراط نیز در ابتدای هر بحث از مخاطب خود می خواست پیش از هر چیز معانی واژگانی که استفاده می کند را بیان کند. هر چند این نظر که تکامل در فلسفه جایی ندارد به روشنی در رساله بیان نشده اما با توجه به دیدگاه او درباره فلسفه می توان نتیجه گرفت که بنابر رساله هم پیشرفت در فلسفه معنایی نخواهد داشت.^{۲۱}

دوم اینکه ویتگنشتاین به فلسفه فلسفه قایل نبود به بیان دیگر با نظر کسانی که به سطح بندی در معرفت بشر قایل بودند موافق نبود. در نگاه او فلسفه چاقویی بود که دسته خودش را نیز می برید یا اگر این تعبیر رسا نیست می توان گفت فلسفه چراغی است که در نور آن خودش هم دیده می شود یا با استفاده از کلام رساتر وی فلسفه، مانند علم فونتیک است که در آن هجاهای «فونتیک» هم بررسی می شود. این دیدگاه هم در رساله بیان نشده است و به نظر می رسد که این اظهار نظر پاسخی به آرای پوپر باشد که در زمان نوشتن رساله اصلاً مطرح نبود اما در زمانی که ویتگنشتاین سرگرم تدارک «پژوهش ها» بود چنین دیدی در جامعه فلسفی در حال شکل گرفتن بود که تفلسف درباره فلسفه در سطح معرفتی بالاتری شکل می گیرد.^{۲۲}

۶. ویتگنشتاین در نامه ای به فون رایت^{۲۳} مطلب مهمی درباره کتابش، رساله منطقی- فلسفی، بیان می کند. در آن نامه ویتگنشتاین می نویسد که درون مایه کتابش را یکسره اخلاقی می داند اما مجبور شده است در تمام کتاب درباره آن سکوت کند تا این درون مایه از درون کرانمند شود. او حتی تصمیم داشته که این ملاحظه را در مقدمه کتاب بنویسد اما آن را تنها برای فون رایت نوشته است. اینکه رساله چگونه می تواند کتابی اخلاقی به حساب آید امری بسیار پیچیده است که برای درک آن و فهم نگرش ویتگنشتاین به اخلاق نوشته ای مستقل مورد نیاز است که اکنون مجال پرداختن به آن نیست. اما این را نیز نباید ناگفته گذاشت که در نظر ویتگنشتاین اخلاق و زیبایی شناسی یک چیزند.^{۲۴} پس باید دانست که رساله کتابی درباره زیبایی شناسی نیز هست و این پیچیدگی مسأله را دو چندان می کند. آنچه باید درباره اخلاق و فلسفه در نظر داشت این است که ویتگنشتاین به خود اجازه داد تا درباره دژفهمی های زبان کتابی بنویسد و آن را «رساله منطقی- فلسفی» بنامد اما حتی حاضر نشد در مقدمه کتابش به درون مایه اخلاقی کتابش اشاره کند. بلکه تنها در انتهای کتاب به کوتاهی به مسایل اخلاقی اشاره کرد. همین نشان می دهد که ویتگنشتاین به چند دسته امور ناگفتنی قایل بود، اول دسته ای که می توان با واژگان برای روشن کردن آنها کوشید و دوم دسته ای که تنها

با سکوت درباره آنها باید اجازه داد از درون کرانمند شوند و به هیچ روی نمی توان با کمک کلمه نوری به آنها تاباند. فلسفه و منطق از دسته اول و اخلاق و زیبایی شناسی از دسته دوم هستند.

۷. هر چند که ویتگنشتاین چیزهای زیادی نوشت- البته در طول حیاتش تنها رساله را منتشر کرد- اما یکی از مهمترین منابع برای آشنایی با نگاه او و فلسفه او می تواند و باید زندگی نامه اش باشد چه او در زندگی اش کوشید مسایلی را که نمی توان درباره شان حرف زد را نشان دهد. زندگی او، مخصوصاً زندگی پس از جنگ او، می تواند منبع مهمی برای پژوهش معنای اخلاق و زیبایی شناسی، اموری که حتی نمی توان با زبان به آنها اشاره کرد، نزد او باشد.

پی نوشتها:

۱. این کتاب دوبار به فارسی ترجمه شده است: ۱. (میرشمس الدین ادیب سلطانی، امیر کبیر، ۱۳۷۱) ۲. (محمود عبادیان، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۹)
- همه جا از ترجمه ادیب سلطانی استفاده کرده ام و به آن ارجاع داده ام.
۲. برای آشنایی با زندگی وی می توانید به (خاطراتی از ویتگنشتاین، نورمن مالکوم، همایون کاکاسلطانی، گام نو، ۱۳۸۲) یا به (ویتگنشتاین- پوپر ماجرای سیخ بخاری، دیوید ادموندز و جان آیدینو، حسن کامشاد، نشر نی، ۱۳۸۳) و یا مقاله اول (ویتگنشتاین و تشبیه نفس به چشم، نورمن مالکوم و دیگران، ناصر زعفرانچی، هرمس، ۱۳۸۲) مراجعه کنید.
۳. شرح مستند اختلاف او با راسل را در کتاب زیر ببینید:
- (Ludwig Wittgenstien: Cambridge Letters, Edited by Brian McGuinness & George Henric Von Wright, Blackwell, 1995)
۴. (پژوهش های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، ص ۱۰۲ بند ۱۱۱)
۵. او بند های ۸۹ تا ۱۳۳ پژوهشها را به فلسفه اختصاص داده است، بنگرید به (پژوهش های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، ۱۳۸۰)
۶. «آموزه» را به پیروی از ادیب سلطانی آورده ام در برابر «Lehre» آلمانی، در انگلیسی هم به «تیوری» و هم به «دکترین» ترجمه شده است.
۷. بنگرید به رساله شماره ۴، ۱۱۲
۸. همان
۹. همان، مقدمه، ص ۷
۱۰. همان
۱۱. همان، ص ۳۱، بند ۴
۱۲. همان، صص ۴۱-۴۲، بند ۴، ۱۱۴
۱۳. همان، بند ۳، ۰۱
۱۴. از جمله می توان به آنسکومب، پیرس، هکر و رمزی اشاره کرد.
۱۵. برای آشنایی بیشتر با آرای مفسران جدید ویتگنشتاین مراجعه کنید به:

(The New Wittgenstien, Edited by Alice Cray & Rupert Read,

Routledge, 2000)

۱۶. رساله، ص ۱۱۵، بند ۵۳، ۶

۱۷. همان، بند ۱۱۲، ۴

۱۸. همان، ص ۱۱۵، بند ۵۳، ۶

۱۹. پژوهش ها، ص ۱۰۹، بند ۱۳۳

۲۰. (فرهنگ و ارزش، لودویگ ویتگنشتاین، امید مهرگان، گام نو، ۱۳۸۱) ص ۱۶۷

۲۱. توجه به این نکته لازم است که او کتابش را یا اصولاً هر کتاب فلسفی را به نردبان تشبیه می کند که پس از بالا رفتن از آن باید به کناری انداخته شود.

۲۲. پژوهش ها، ص ۱۰۵، بند ۱۲۱

۲۳. نامه هایی به پایول انگلمان و لودویگ فون فیکر، ترجمه امید مهرگان، فرهنگ کاوش، ۱۳۸۱ ص ۱۰۴

۲۴. رساله، ص ۱۱۳، بند ۴۲۱، ۶

xxx در نوشتن این یادداشت از

(A Wittgenstien Dictionary, Hans-Johann Glock, Blackwell, 1996)

استفاده فراوان برده ام.

xxx به کسانی که با فلسفه ویتگنشتاین آشنایی ندارند این دو کتاب را توصیه می کنم: ۱. (ویتگنشتاین، دیوید پیرس،

نصرالله زنگویی، سروش، ۱۳۷۹) و ۲. (در آمدی بر رساله ویتگنشتاین، هاوارد ماونس، سهراب علوی نیا، طرح نو، ۱۳۷۹)